

اخلاق بهائی

محمد افنان

مبحث اخلاق مطلبی است که هر کس در باره آن چیزی بگوید یا بنویسد انتظار می‌رود که خود شخصاً به آن عامل و متخلّق باشد. انتظار معقول و دقیقی است، ولی نگارنده که خود از این موهبت محروم است به هیچ عنوان ادّعی چنین امتیازی را ندارد، بلکه صادقانه طالب دعای خیر دوستان است که حقّ جلّ جلاله او را به این موهبت سرفراز فرماید.

مبحث اخلاق بحث وسیع و دقیقی است که در تلو آثار مبارکه این امر اعظم و سایر کتب مقدّسه به عنوان‌ها و کیفیت‌های متعدّد و متنوع مطرح شده و در حقیقت در کلیه آثار و الواح به صورت مطالب و نکته‌های گوناگون انعکاس یافته است.

بنابر آثار مبارکه این دور اعظم هدف اصلی از تعالیم امر بدیع، بلکه همه ادیان، استقرار اساس اخلاق و آداب روحانی و انسانی است. حضرت بهاءالله می‌فرماید: «حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقرة ۱۳۲) ... «رایت اخلاق مرضیه از هر رایتی سبقت گرفته و علم اعمال طیبه مقامش از جمیع اعلیٰ و اقدم بوده و هست.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۳۰۲) "حضرت نقطه اولی فرموده‌اند: "کلّ علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد، که به واسطه آن علم بر نفس

خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد." (بیان فارسی، واحد نهم، باب چهارم)

اصطلاح خُلق، و جمع آن، اخلاق، که در بارهٔ حالت ماهیت نفسانی راسخ در وجود انسانی به کار می‌رود، حالتی که ابراز و نمایش آن به مقدمات و عمل‌کرد پیش‌درآمد محتاج نیست، اصطلاحی فلسفی است که در فرهنگ جوامع مختلف انسانی به عناوین و اسامی مختلف موجود بوده است، اما رشد و توسعه و بحث و فحص علمی آن بیشتر مرهون مطالعات فلاسفه یونان و بعداً مسلمانان است. با این‌همه باید توجه داشت که در قرآن مجید کلمهٔ خُلق فقط دو بار آمده است، که در بارهٔ یکی از آنها اختلاف قرائت وجود دارد، (قرآن مجید، سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۱۳۷) و دیگری را نیز مفسرین اولیّه عموماً به معنی دین دانسته‌اند (قرآن مجید، سوره القلم (۶۸)، آیه ۴)؛ یعنی در این کتاب کریم ذکری از اخلاق، به مفهوم بحثی مستقل، نیامده، گرچه بسیاری از نکات اخلاقی مکرراً ذکر و توصیه شده است.

اخلاق با آنکه عموماً مرکوز و ثابت در ذهن است، میتواند با ارادهٔ صاحب آن، و به مدد تربیت، تغییر کند و تکامل یابد. برخلاف غریزه (instinct) که ثابت در وجود موجودات ذی‌روح اعم از انسان و حیوان است، خلق انسانی به مدد تربیت حائز صفات کمالی یا فضائل اخلاقی (virtue) تواند شد، که هدف از تربیت روحانی نیز همین است.^۱ هدف اصلی ادیان، چنانکه اشاره شد، اشاعه و تعمیم اصول اخلاق است، تا صفات و اعمال و آداب و افعال افراد بر اساس اخلاقیات بنیان یابد و هدف کمال وجودی انسانی حاصل شود. اعمال مسنونه و فرائض دینی اساساً برای تعلیم و تفهیم صفات اخلاقی است، وگرنه حقّ جلّ جلاله از اجرای احکام عباد بی‌نیاز است، اما اجرای این احکام ما را به کسب روحانیت و استمداد از کلام حقّ مدد می‌نماید. "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما تَصْعَدُ بِهِ عقولهم ظاهر و مُشرق شده، تا کُلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند (مجموعهٔ آیات الهی، ج ۱، ص ۱۸۹).

نتیجه اشاعه اصول اخلاق ایجاد وحدت فکری و معنوی در بین مردم است، هدفی که از اول ابداع در باره نوع انسان، که صاحب قابلیت ترقی و تکامل است، حق تعالی مقرر فرموده است و در حقیقت حسنات اخلاقی است که عامل ایجاد وحدت و یگانگی است.

علم اخلاق بخشی از حکمت عملی است،^۲ و در این زمینه مطالعات فراوان انجام شده و کتب متعدد تألیف شده است.^۳ هدف این مطالعات تعلیم و تربیت افراد است، و صفات و فضائل انسانی بدینوسیله تعریف و معرفی شده و به مدد طبقه‌بندی صفات و فضائل اخلاقی ارتباط آنها با یکدیگر مشخص شده است. مجموعه صفات و فضائل اخلاقی را به اعتبار اینکه به کدام یک از مراتب وجود انسانی مربوط میشود، یعنی وابسته به یکی از آنها، یعنی روح و نفس و جسم است، به حکمت و شجاعت و عفت، و بالاخره عدالت، یعنی عامل هم‌آهنگ‌سازی طبقه‌بندی کرده‌اند، و هر یک از صفات و فضائل را در ظل یکی از این چهار طبقه‌بندی کرده‌اند.

اما تعالیم اخلاقی در امر بهائی از مقوله تنزیل است، یعنی قسمی از کلمات الهیه است که از لسان مظهر امرالله صادر شده و به همین سبب مقید به تقسیمات قراردادی یا توجیحات بحثی و استدلالی نیست، و دستورالعمل و راهنمای حیات انسانی است، نه توجیه و تفصیل علمی و استدلالی، بلکه تابع اصول نزول کلمات و آیات الهی است، و به همین سبب نه در جای معینی طبقه‌بندی شده و نه با استدلال و بحث همراه گشته است. بخشی از کلام تنزیلی است و از مجموعه تشریح جدا نیست. این است که گاهی مستقیم، و زمانی در تلو سایر اثار و وابسته به سایر مطالب، به تناسب کیفیت مطلب نازل شده است.

با توجه به این نکته کمتر لوحی یا اثری میتوان سراغ کرد که در آن مطلبی اخلاقی نازل نشده باشد. با اینهمه، بعضی از آثار بطور مخصوصی متضمن مسائل اخلاقی و عملی است. از آن جمله میتوان از کلمات مکنونه فارسی و عربی، لوح اصل کل‌الخیر، لوح حکمت، الواح اتحاد، و غیره نام برد.^۴ مطالعه مباحث اخلاق و مختصات صفات اخلاقی از جنبه نظری در آثار

گذشتگان بکمال جامعیت طرح و بحث شده است، اما نکته مهم در مبحث اخلاق تحقق فضائل و احتراز از رذائل خلقی است که جنبه اجرائی و عملی دارد و در آثار مبارکه این امر اعظم مورد توجه خاص قرار گرفته است تا افراد را برای رعایت جنبه‌های اجرائی و عملی تربیت فرماید. در لوحی از جمال اقدس ابهی است: "... ثم اعلم بان نصب بینا و بین العباد سلّم و له ثلاث درجات الاولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانية بالآخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصل الی ملیک الاسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لاتعطلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کمرّ السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقربین." (مائدة آسمانی، ج ۸، مطلب ۱۴۷)

ترک دنیا، آخرت، و اسم و رسم که مدلول این بیان مبارک است در امر بهائی به اصطلاح انقطاع (detachment) مذکور شده است. انقطاع از دنیا، که مرحله نخستین است، به مفهوم عدم تعلق به نعمتها و امتیازات مادی و دنیوی است که در اسلام، مخصوصاً در قرون اولیه، به اصطلاح زهد نامیده میشد. گرچه بین زهد و انقطاع وجوه مشترکی موجود است، اما تفاوت اصلی این است که زهد، بنابه تعریف محققین مسلمان، بغض دنیا و اعراض از آن است،^۵ و متضمن ترک راحت دنیوی است؛ اما در امر مبارک مقصود از انقطاع ترک تعلق و وابستگی به دنیا و ظواهر زندگی دنیائی است، نه انکار و نفی نعمتها و برکات مادی. لذا تمتع از نعمتهای دنیوی که با اساس امر الهی منافاتی ندارد، و حقّ جلّ جلاله مقرر فرموده است،^۶ مجاز و مقبول است.

مرحله دوم که به عنوان آخرت و مقامات مقدره در آن که ابدی و جاودانی است نامیده شده، با آنکه مقصد و منتهای کار است، نیز مشمول این قاعده است که باید از آن چشم پوشید. مفهوم این مطلب آنست که دل بستگی به نعم بهشت و مراتب آن جهانی نیز نباید افراد را به خود مشغول و دلبسته دارد و حسنات اعمال و فضائل اخلاق و آداب به طمع وصول به آن انجام شود،

بلکه جا دارد که به مدد ترک همه انتظارات و آرزوهای آن جهانی از نعمتهای بهشتی به فنای از نفس و خواهشهای نفسانی و لقای بالله فائز شد.^۷

اما مشکل تر از همه مرحله سوم است، که انقطاع از اسم و شئون آن است، زیرا نفس انسانی همواره در طلب امتیاز و اشتها به عناوین و اسماء است و طالب مقامات و مراتب ظاهری و باطنی می باشد. و مشکل ترین درجه این انقطاع آن است که انسان از تعلق و دلبستگی به افکار و تشخصات فکری شخصی و فردی فراتر رود و همواره خود را برای قبول حقیقت آماده داشته باشد، و هیچگاه افکار و آراء و نظرات خود را مسلم و منجز نشمارد. این مرحله انقطاع مذکور در افکار روحانی بهائی بی سابقه است، و بی شک از علل اساسی اتحاد محبت از طریق قبول این حقیقت است که انسان کامل باید خود را از تعلقات نفسی آزاد سازد، زیرا سر ایجاد محبت در نفی نفس و قبول قابلیت های دیگران است که روح انسانی را قابل تجلی عنایات الهی میسازد. "برتری و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت. نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده اند و بافق اعلی ناظرند باید خود را در یک صقع و یک مقام مشاهده کنند. اگر این فقره ثابت شود و به حول و قوه الهی محقق گردد، عالم جنت ابهی دیده شود. بلی انسان عزیز است، چه که در کل آیه حق موجود، و لکن خود را اعظم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر." (ادعیه حضرت محبوب، لوح اتحاد، صص ۳۹۶-۳۹۷)

انقطاع حلقه تکامل صفات عالیة انسانی است. فی المثل، درستی و صداقت که از اعظم صفات و رأس کلیه ملکات انسانی محسوب است، اگر بوسیله انقطاع از نفس تحقق نیابد از اثر و نفوذ حقیقی بی بهره خواهد بود.

با ظهور امر بدیع دوره تازه و بدیعی در حیات انسانی آغاز شده که کیفیت مشخصه آن وحدت عالم انسانی است. حضرت نقطه اولی در کتاب مستطاب بیان می فرمایند "هیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست. اگر قدر دانند و خود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در ظل نور او ساکن

شوند، زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیات است در ذرّ افنده، بعد از تمامیت ذرّ اجساد قبل از ظهور او." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب دهم)

این مقام مستلزم محبت و الفت بین بشر و خالی از هر گونه قید و شرطی است، و به همین علت است که در بیان این حکم مقرر شده است: "فی انّ من یحزن نفساً عامداً فله ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الاّ من الفضه و الاّ فلیستغفر الله تسعة عشر مرة..." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب هجدهم)

شرط تحقق چنین کیفیتی قبول مواسات است که در بیان جمال اقدس ابهی چنین تعریف شده است: "... از جمله اتحاد نفوس و اموال است ... و این اتحاد اتحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است ... و از این اتحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است، نه در دوش، نه در فوقش ... این مقام فوق مساوات است، مساوات آنکه انسان عبادالله را از آنچه حقّ جلّ جلاله باو عنایت فرموده محروم ننماید. خود متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید. این مقام بسیار محبوبست، چه که کلّ از نعمت قسمت میبرند و از بحر فضل نصیب، و آنان که سایرین را بر خود ترجیح میدهند، فی الحقیقه این مقام فوق مقام است، چنانچه ذکر شد." (ادعیه حضرت محبوب، لوح اتحاد، صص ۳۹۸-۴۰۰)

به دو مقام یا دو صفت انقطاع و مواسات باید حالت اعتدال را نیز افزود. اعتدال (moderation) کیفیتی است که در هر مورد و مطلبی مناسبتها و وابستگی‌ها همواره منظور باشد و از زیاده‌روی، یعنی افراط و تفریط، پرهیز شود.

به غیر از این سه خصیصه ممتاز بسیاری صفات حسنه نیز مانند صدق، وفا، صبر، شکر، عفو، تسلیم، رضا، حلم و بردباری، وقار و متانت، سکون نفس، سرور و اطمینان، حیا، تحمل و مسالمت، سخاوت، شهامت، قناعت، حریت و آزادمنشی، و ورع و پاک‌نیتی در آثار مبارکه تعلیم داده شده و از اعمال و

افکار مخالف آن نهی و تحذیر شده است. "سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیا و سکون نبوده و نیست." (بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۶) در این مختصر نه میتوان همه صفات و فضائل را یاد کرد و نه اضداد آنها، یعنی رذائل اخلاق را توضیح داد. با اینهمه به منظور اینکه این گفتار به برکت کلمات الهی آرایش یابد نمونه‌ای چند از متون آثار مبارکه ذیلاً زینت بخش این مقال می‌شود.

بیان زیر از حضرت بهاء‌الله نازل در سجن عکاست:

"قلم اعلی میفرماید ای دوستان حق، مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلایای متتابعه آنکه نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد با یکدیگر سلوک نمایند، به شأنی که اختلاف و اثنینیت و غیریت از مابین محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه نازل شده. انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه. آنچه وارد شود دلیل است بر عظمت شأن و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه بحق راجع است، چه که ناظر بایمان او است بالله. در این صورت اگر نفس مقابل بمثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر بعلو عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار بحق راجع است. نعوذ بالله من ذلک یا اولی الأبصار. قسم باسم أعظم حیف است این آیام نفسی بشئونات عرضیه ناظر باشد. بایستید بر امر الهی و با یکدیگر بکمال محبت سلوک کنید. خالصاً لوجه المحبوب حجات نفسانیه را بنار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضره مستبشر با یکدیگر معاشرت کنید. کل سجایای حق را بچشم خود دیده اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزرده باشد. قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است. حیف است باین نار مشتعل نشوید. ان شاء الله امیدواریم که لیلۀ مبارکه را لیلۀ الأتحادیه قرار دهید و کل با یکدیگر متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مژین گردید و همتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید. و در میانه عباد بقسمی

رفتار کنید که آثار حقّ از شما ظاهر شود، چه که شمائید اول وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین. فو الذی أنطقنی بما أراد که أسماء شما در ملکوت اعلیٰ مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما. گمان مکنید این سخن وهم است. یا لیت أنتم ترون ما یرى ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم. نسأل الله بأن لا تمنعکم أنفسکم و أهواؤکم عما قدر لکم. امیدواریم که در کمال آفت و محبت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید، بشأنی که از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت بگیرید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و انه لهو المقتدر العزیر القدر. (مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۲۲۹-۲۳۱)

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا میفرماید: "ای احبای الهی، در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود، بلکه رعایت و محبت را بدرجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد، یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند، زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواصّ امکانی، لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالم تاب است و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان، نسیم جان بخش هر ذی روحی را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حقّ باید بنحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد، در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه. پس، ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان بکمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانوار یگانگی مبدل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل بنمائید،

اجتناب کنند اجتناب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید. هذا صفة المخلصين و سمة الصادقين." (اَيام تسعه، ص ۴۶۹)

از حضرت عبدالبهاء در لوحی است: "امیدم چنانست که موقّق به خدمت عالم انسانی گردید و جمیع بشر را بنده شرمندہ باشید. بلکه انشاءالله این جهان نورانی گردد و این عالم ظلمانی بنور رحمانی روشن شود." (محافل تذکر، ص ۱۲۲)

بیان مفاهیم روحانی و حقیقی مسائل حیات انسانی، آنچنان که در لوح اصل کلّ الخیر بیان شده، بسیار دقیق و پرمعنی است. از جهات مختلفه بدیع، و ضمناً بسیار واضح و صریح است. شواهدی ذیلاً نقل شده (اصل کلّ الخیر، ادعیه محبوب، صص ۴۴-۴۹):

"أصلُ كلِّ الخیر هو الاعتمادُ علی الله و الانقیادُ لامره و الرّضاء لمرضاته." (اصل ۱)

"أصلُ الحكمة هی الخشیة عن الله عزّ ذكره و المخافة من سطوته و سیاطه و الوجلُ من مظاهر عدله و قضائه." (اصل ۲)

"أصلُ العزّة هی قناعة العبد بما رزق به و الاكتفاء بما قدر له." (اصل ۴)
 "رأسُ التّوكل هو اقترافُ العبد و اكتسابه فی الدُّنیا و اعتصامه بالله و انحصارُ النّظر إلى فضل مولاه إذ الیه يرجعُ أمور العبد فی مُنقلبه و مثویه." (اصل ۷)
 "رأسُ الإنقطاع هو التّوجه إلى شطر الله و الورودُ علیه و النّظر الیه و الشّهادة بین یدیه." (اصل ۸)

"رأسُ الفِطرة هی الإقرار بالافتقار و الخضوعُ بالاختیار بین یدی الله الملك العزیز المختار." (اصل ۹)

"رأسُ الإیمان هو التّقلل فی القول و التّكثّر فی العمل و من كان اقواله ازیّد من اعماله فاعلموا أنّ عدمه خیرٌ من وجوده و فناءه احسن من بقاءه." (اصل ۱۴)

"اصلُ العافیة هی الصّمتُ و النّظرُ إلى العاقبة و الإنزواءُ عن البریة." (اصل ۱۵)

"أصلُ الحُسرانِ لمن مَضَتْ آیامُهُ و ما عَرَفَ نَفْسَهُ." (اصل ۲۱)
 "رأسُ كُلِّ ما ذکرناه لَكَ هو الانصافُ و هو خروجُ العبدِ عن الوهمِ و التّقلیدِ
 و التّفَرُّسُ فی مظاهر الصّنعِ بنظر التّوحدِ و المشاهدةُ فی کلِّ الأمور ببصرِ
 الحديدِ..." (اصل ۲۲)

دقت در این کلمات مبارکه ما را به مفاهیم دقیق تری از اخلاق و آداب بهائی هدایت می نماید و در حقیقت تعاریف مصرح در این آثار راهنمای اخلاق و اعمال و رفتار ماست.

کلمات مبارکه مکنونه نیز متضمن همین کیفیت است:

"ای پسر خاک، براستی میگویم غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران باعمال خود را بیارائید نه باقوال." (فارسی، ش ۵)

این بیان مبارک یادآور بیانی از حضرت نقطه اولی در کتاب الاسماء است:

"فلتراقبن انفسکم ان تنظرن الی کلام کلّ احدٍ ثمّ بدلیل الحقّ تستمسکون وان لا تجدن الحقّ فی کلامه فلا تجادلنّ فیهِ فانّا قد حرّمنا فی البیان ان لا تجادلوا ولا تتجاججوا لعلکم انتم یوم القیمة بمن یظهره الله لا تتجاجون ولا تتجادلون..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الاعلیٰ، ص ۹۵)

"ای پسران ارض، براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته بجبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود." (فارسی، ش ۶)

"ای بنده من، دل را از غلّ پاک کن و بی حسد بیساط قدس احد بخرام." (فارسی، ش ۴۲)

"ای رفیق عرشی، بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل برمیاری، یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت

نفسی میسند تا ذلت تو چهره نگشاید؛ پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایّام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش تا بفرآغت از این جسد فانی بفردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی." (فارسی، ش ۴۴)

"ای پسران آما، جامه غرور را از تن بر آرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید" (فارسی، ش ۴۷)

"ای برادران، با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید. بعزت افتخار ننمائید و از ذلت ننگ مدارید. قسم بجمالم که کلّ را از تراب خلق نمودم و البتّه بخاک راجع فرمایم." (فارسی، ش ۴۸)

"ای سازج هوی، حرص را باید گذاشت و بقناعت قانع شد، زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول" (فارسی، ش ۵۰)

"ای مهاجران، لسان مخصوص ذکر منست، بغیبت میالائید؛ و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من، زیرا که هر کدام از شما بنفس خود آبصر و اعرفید از نفوس عباد من." (فارسی، ش ۶۶)

"ای پسران آدم، کلمه طیّبه و اعمال طاهره مقدّسه بسماء عزّ احدیّه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و بساحت عزّ قبول درآید، چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند. اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربّانی اشراق فرمود. طوبی للمقبلین." (فارسی، ش ۶۹)

"يَا ابْنَ الرُّوحِ، لَا تَفْتَحِرْ عَلَيَّ الْمِسْكِينِ بِافْتِحَارِ نَفْسِكَ، لِأَنِّي أَمْشِي قُدَّامَهُ وَأَرَاكَ فِي سُوءِ حَالِكَ وَأَلْعَنُ عَلَيْكَ إِلَى الْأَبَدِ." (عربی، ش ۲۵)

"يَا ابْنَ الْوُجُودِ، كَيْفَ نَسِيتَ عِيُوبَ نَفْسِكَ وَاسْتَعْلَتَ بِعِيُوبِ عِبَادِي. مَنْ كَانَ عَلَى ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ مِنِّي." (عربی، ش ۲۶)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، لَا تَنْفَسُ بِخَطَاٍ أَحَدٍ مَا دُمْتَ خَاطِئًا، وَإِنْ تَفَعَّلَ بِغَيْرِ ذَلِكَ مَلْعُونٌ أَنْتَ، وَأَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ." (عربی، ش ۲۷)

"يَا ابْنَ الرُّوحِ، أَتَيْقِنُ بَأَنَّ الَّذِي يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَيَزْتَكِبُ الْفَحْشَاءَ فِي نَفْسِهِ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَلَوْ كَانَ عَلَى اسْمِي." (عربی، ش ۲۸)

"يَا ابْنَ الْوُجُودِ، لَا تَنْسِبْ إِلَى نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَفْعَلُ. هَذَا أَمْرِي عَلَيْكَ فَاعْمَلْ بِهِ." (عربی، ش ۲۹)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، لَا تَحْزَنْ إِلَّا فِي بُعْدِكَ عَنَّا، وَلَا تَفْرَحْ إِلَّا فِي قُرْبِكَ مِنَّا وَ الرَّجُوعِ إِلَيْنَا." (عربی، ش ۳۵)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، افْرَحْ بِسُرُورِ قَلْبِكَ، لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَائِي وَ مِرآةً لِحَمَالِي." (عربی، ش ۳۶)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، كُلِّ شَيْءٍ عِلْمَةٌ؛ وَ عِلْمَةٌ الْحُبِّ الصَّبْرُ فِي قَضَائِي وَالْاصْطِبَارُ فِي بَلَائِي." (عربی، ش ۴۸)

بدون تردید تخلّق به فضائل اخلاق و آداب، که هدف از بحث حاضر است، بدون شناسائی و دریافت کیفیّت و تنوّع رذائلی که خلاف آنهاست به خوبی میسر نمی‌شود. اصلی معروف است که تعرف الاشياء باضدادها، و به اعتباری میتوان گفت که صفات رذیله با نبودن فضیلت‌های اخلاقی یکی است، یا لا اقل همراه است.

بسیاری از فضیلتها حدّ اعتدال خصلتی است که افراط یا تفریط آن رذیلت و پستی اخلاق است. از آن جمله عزّت نفس (self respect) است که افراط در آن به غرور و خودپسندی می‌انجامد و تفریط آن پستی و تنزل شخصیت است؛ یا اطمینان به نفس (self confidence) که افراط در آن با تفرّد و احساس تمایز از دیگران تظاهر مینماید، و تفریط در آن با تزلزل در امور و ناتوانی در اخذ تصمیم همراه است.

علم و امتیاز حاصله از آن از مقوله اخلاق نیست، ولی میتواند با ایجاد احساس تشخیص و امتیاز وسیله ایجاد عوارض اخلاقی گوناگون در انسان شود و اثرات نامطلوب ببار آرد.

در باره علم و مقام علمای واقعی و متظاهرين به علم در آثار مبارکه آیات فراوان نازل شده. مناجات زیر در حقیقت فصل الخطاب است:

"... و لو ادعوك باسمك العليم اشاهد بانّ مظهر هذا الاسم بيكي و ينوح و يقول أنا الذي كنت عالماً قبل كل شيء و أكون عالماً بعد فناء كل شيء و هذا قميصي الذي به احتجب مظاهري عن عرفان مالكي و سلطاني و أنا الذي لم يزل كنت خائفاً و أكون مضطرباً أنا الذي جعلني ربي من أعلى الاسماء و أدناها و أعظمها و أحقرها. طوبى لمظاهري لو لم يجعل العلوم حجباً بينهم و بين مالك الاسماء و الصفات إنهم من أعلى الخلق فويل لمن منعته العلوم عن سلطان المعلوم إنّه من أدنى الخلق تعالى تعالى موجدی من أن يذكر بذكر دونه أو يوصف بوصف ما سواه..." (ادعیه محبوب، صص ۱۴-۱۶)

اما اخلاق اصولاً از مجردات است و تحقق آن را جز در اعمال و رفتار و صفات نمیتوان جستجو کرد. رفتار معمولاً متأثر از اخلاق است، در حالی که اعمال متأثر از اعتقادات دینی، قراردادهای اجتماعی و سنتهای خانوادگی می باشد.

اساس اخلاق و هدف آن تربیت نفس انسانی است، و بنابر این اصل همه هدف در حیات انسانی بر فرد متمرکز میشود که همگان خود را به اجرای اصول اخلاق متعهد بدانند و به همین جهت در امر مبارک تأکید به محاسبه نفس شده است. در کلمات مبارکه مکنونه عربی است: "يَا ابْنَ الْوُجُودِ، حَاسِبِ نَفْسِكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسِبَ، لِأَنَّ الْمَوْتَ يَأْتِيكَ بَغْتَةً وَتَقُومُ عَلَى الْحِسَابِ فِي نَفْسِكَ." (عربی، ش ۳۱)

وسيله وصول به کمال اخلاقی این لطیفه روحانی است که در کلمات مکنونه به آن هدایت فرموده اند: "يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، لَا تَتَعَدَّ عَنْ حَدِّكَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَا يَنْبَغِي لِنَفْسِكَ، اسْجُدْ لِطَلْعَةِ رَبِّكَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْاِقْتِدَارِ." (عربی، ش ۲۴)

تحصیل اخلاق بهائی بنا بر هدایت طلعات مقدسه مبتنی بر ترتیل آیات و مناجات و طلب تأیید برای وصول به این مرتبه علیا و تذکر و توجه به نصوص مربوط به اخلاق و یاد آوردن سه خصیصه اساسی انقطاع، و مواسات، و اعتدال است، که در ابتدای مطلب معروض افتاد. جا دارد که پایان مطلب به این بیان که در لوح مبارک کلمات فردوسی نازل شده آراسته گردد:

"یا ابن الانسان لو تكون ناظراً إلى الفضل ضع ما ينفعك و خذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظراً إلى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك."

یادداشت‌ها

- ۱- خلق و غریزه را به سیرت و سرشت معنی کرده‌اند. هر دو عاداتی هستند که عموماً، خلق با ادراکات سر و کار دارد، در حالی که غریزه با احتیاجات مادی و جسمانی مربوط است.
- ۲- معارف بشری را عموماً به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم کرده‌اند، که این به خودی خود معرف مفهوم آن است.
- ۳- به علت آنکه در عرف قدما فلسفه و حکمت به مفهوم عام شامل همه معارف بشری بوده، متفکرین و حکمای قدیمی در همه اصناف علوم و معارف اظهار تحقیق و مطالعه نموده‌اند و به همین علت در آثار ادیان میتوان اشارات مربوط به حکمت عملی و اخلاق را نیز مشاهده نمود. در بین آنان کتب متعدّد در اخلاق هم تألیف شده که ذکر اسامی آنها خارج از بحث منظور نگارنده است.
- ۴- به طور اخصّ نیز دو کتاب در زمینه اخلاق توسط فضلالی بهائی تألیف شده، یکی اخلاق بهائی، به قلم جناب محمدعلی فیضی، و دیگری حیات بهائی، بوسیله جناب سرهنگ عنایت‌الله سهراب، که هر دو عجالاً کمیاب است. در مورد اخلاق، فضلالی بهائی به زبانهای دیگر نیز تحقیقات خود را منتشر نموده‌اند، که تا آنجا که نگارنده میدانند، جناب Dr. Udo Shaeffer، از دانشمندان آلمانی، در این زمینه تحقیقات ارزنده‌ای دارند.

۵- سید شریف جرجانی، ذیل کلمه زهد.

۶- "... من فاز بحبّی حقّ له ان یقعد علی سریر العقیان فی صدر الامکان ..."

(کتاب مستطاب اقدس، بند ۳۶)

۷- برای فهم این مبحث فنای باللّه میتوان به دو اثر جمال اقدس ابهی، هفت وادی و جواهرالاسرار، مراجعه نمود. و در بیان می‌فرمایند: "... و عبادت کن خدا را بشأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد، و اگر در جنّت برد همچنین ... و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باستحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنّت ..." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۹)